١

رسالهٔ مراتب‌الوجود

تألیف شمس‌الدین محمد خفری

به تصحیح و مقدمهٔ رضا پورجوادی

مقدمه

دربارهٔ مؤلف

تحقیقات اخیر دربارهٔ شمس‌الدین محمد خفری (متوفی ۹۴۲) ما را از وجود حکیم و منجمی مطلع کرد که اهمیت جایگاه او در تاریخ علم و فلسفه تاچندی پیش ناشناخته بود. تاحدود ۱۰ سال پیش تنها پژوهش قابل توجه دربارهٔ خفری شرح حال و کتاب‌شناسی نه‌چندان فنی آثار او بود که محمد کریم اشراق در کتاب بزرگان جهرم فراهم کرده بود[۱] و نیز رساله‌ای چند سطری از او در اثبات واجب که دانش‌پژوه در جاویدان خرد منتشر کرده بود.[۲]

در دههٔ گذشته به یک‌باره خفری و آثار او اقبال یافت. جورج صلیبا سه اثر نجومی او را تحلیل و بررسی کرد. این آثار عبارت بودند از: تکلمة بر شرح تذکرة فی علم الهیئة، رسالهٔ حلّ مالاینحل و منتهی‌الإدراک فی مدرک‌الأفلاک.[۳] در شمارهٔ چهارم مجلهٔ خردنامهٔ صدرا قاسم

۱. محمدکریم اشراق، بزرگان جهرم، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۱ش، ص ۲۹۵ـ۲۷۳.

۲. محمدتقی دانش‌پژوه «رسالة فی إثبات الواجب»، جاویدان خرد، پاییز ۱۳۵۴ش، صص ۴۶ـ۴۲.

3. George Saliba, "A Sixeenth-Century Arabic Critique of Ptolemaic Astronomy: The Work of Shams al-Dīn al-Khafrī ", *Journal for the History of Astronomy,* vol. 25 (1994), pp 15-38; idem, "A Redevelopment of Mathematics in a Sixteen-Century Arabic Critique of Ptolemaic Astronomy", in: *Perspectives arabes et médiévales sur la tradition scientifique et philosophique grecque, Actes du colloque de la SIHSPAI (société internationale d'histoire des sciences et de la philosophie arabes et islamiques), Paris, 31 mars- 3 avril 1993,* édité par Ahmad Hasanawi, Abdelali Elamrani-Jamal et Maroun Aouad, Peeters

←

کاکایی در مقاله‌ای در شرح احوال و آثار خفری تحقیقات کتابشناسی اشراق را اندکی بهبود بخشید.[۱] در همان شمارهٔ این مجله احد فرامرز قراملکی دو رسالهٔ خفری در حلّ پارادوکس دروغگو را اجمالاً بررسی کرد.[۲] او همچنین در همین شماره صورت مصحّح یکی از این رسالات (عبرة‌الفضلاء فی حلّ شبهة جذرالأصم) را عرضه کرد.[۳] علاوه بر این، علی اوجبی تفسیر آیة‌الکرسی او و فیروزه ساعتچیان تعلیقهٔ او بر الهیات شرح تجرید قوشچی را تصحیح و منتشر کردند.[۴] ساعتچیان همچنین در مقاله‌ای پنج اثر حکمی خفری را معرفی کرده است.[۵]

تحقیقات صلیبا دربارهٔ آثار نجومی خفری نشان می‌دهد که او برخی مشکلات نظام

→ and Institut du Monde Arabe, Leuven-Paris 1997, pp. 105-122; idem, "The Ultimate Challenge to Greek Astronomy, *Hall mā lā yanhall* of Shams al-Dīn al-Khafrī (d. 1550)", in: *Sic itur ad astra. Studien zur Geschichte der Mathematik und Naturwissenschaften. Festschrift für den Arabisten Paul Kunizsch zum 70. Geburtstag,* Menso Folkerts und Richard Lorch (eds.), Harrassowitz Verlag, Wiesbaden 2000, pp. 490-505; idem, "Šams al-dīn Hafrī's (d. 1550) Last Work on Theoretical Astronomy", in: *Sciences, techniques et instruments dans le monde iranien (Xe-XXXIXe siécle).* Études réunies et présentées par N. Pourjavady et Z. Vesel, Institut Francais de Recherche en Iran and Presses universitaires d'Iran, Téhéran 2004, pp. 55-66.

۱. بنگرید به: قاسم کاکایی، «آشنایی با مکتب شیراز: محقق خفری»، **خردنامهٔ صدرا**، سال اول، شمارهٔ چهارم (تیرماه ۱۳۷۵ش)، ص ۱-۷۹؛ محمد برکت در کتابشناسی اخیری که از آثار او تهیه کرده همهٔ تحقیقاتی که به فارسی تاکنون دربارهٔ او شده فهرست کرده است. بنگرید به: محمد برکت، **کتابشناسی مکتب فلسفی شیراز**، ۱۳۱۸۳ش.

۲. بنگرید به: احد فرامرز قراملکی، «معمای جذر اصم در حوزهٔ فلسفی شیراز»، **خردنامهٔ صدرا**، سال اول، شمارهٔ چهارم (تیرماه ۱۳۷۵)، ص ۸۵-۸۰. فرامز قراملکی در سخنرانی خود در «کنگرهٔ بین‌المللی مکتب فلسفی شیراز» که در اردیبهشت ۱۳۸۳ برگزار شد، به‌طور خاص دربارهٔ راه حل خفری درخصوص پارادوکس دروغگو سخن گفت، این سخنرانی به‌صورت مقاله با عنوان «پارادوکس دروغگو و راه حل شمس‌الدین محمد خفری» در فصلنامهٔ **اندیشهٔ دینی** (ش ۱۱، تابستان ۱۳۸۳ش، ص ۴۳-۳۳) به چاپ رسیده است.

۳. شمس‌الدین محمد خفری، «رساله عبرة‌الفضلاء فی حلّ شبهة جذرالأصم»، تصحیح احد فرامرز قراملکی، **خردنامهٔ صدرا**، سال اول، شمارهٔ چهارم (تیرماه ۱۳۷۵ش)، ص ۸۹-۸۶. این رساله با نام **ضالّة الفضلاء فی حلّ شبهة جذرالأصم** نیز شناخته شده است. رسالهٔ دیگر خفری در حل پارادوکس دروغگو با عنوان حیرة‌الفضلاء را نیز انسیه چرغند به راهنمایی احد فرامرز قراملکی، در سال ۱۳۷۷ش به عنوان پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد در دانشگاه آزاد کرج تصحیح کرده است. بنگرید به: احد فرامرز قراملکی، «کتابشناسی تحلیلی پارادوکس دروغگو نزد دانشمندان مسلمان»، **مجلهٔ علمی الهیات و معارف اسلامی**، شمارهٔ دوم، پاییز و زمستان ۱۳۷۹ش، ص ۳۸. دو رسالهٔ خفری در مجموعهٔ رسائل منطقی در حل معمای جذر اصم که احد فرامرز قراملکی و طیبه معارف‌نیا در دست تهیه دارند قرار است به چاپ برسد (نک: احد فرامرز قراملکی، «پارادوکس دروغگو و راه حل شمس‌الدین محمد خفری»، ص ۴۲).

۴. شمس‌الدین محمّد خفری، «تفسیر آیة‌الکرسی»، تصحیح علی اوجبی، در: **گنجینهٔ بهارستان: علوم قرآنی و روایی ۱**، (**مجموعهٔ هفده رساله در علوم قرآنی و روایی**)، به کوشش سید مهدی جهرمی، انتشارات کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۸۰ش، ص ۱۲۰-۱۸۷؛ شمس‌الدین محمد خفری، **تعلیقه بر الهیات شرح تجرید ملّاعلی قوشچی**، مقدمه و تصحیح فیروزه ساعتچیان، مرکز نشر میراث مکتوب، تهران ۱۳۷۳ش. بنگرید به: فیروزه ساعتچیان، «معرفی پنج رسالهٔ خفری در الهیات و اثبات واجب»، **معارف**، دورهٔ بیستم، شمارهٔ ۲ (مرداد - آبان ۱۳۸۳ش).

۵. فیروزه ساعتچیان، «معرفی پنج رسالهٔ خفری در الهیات و اثبات واجب»، **معارف**، دورهٔ بیستم، شمارهٔ ۲ (مرداد - آبان ۱۳۸۳ش).

بطلمیوسی را که در سنت نجومی مراغه بدانها توجه شده بود، حل کرده است. بر این اساس می‌توان گفت که برخی از شاخه‌های علم نظیر نجوم ریاضی پس از عصر نصیرالدین طوسی لااقل تا اواسط قرن دهم تداوم و تکامل یافته است. این نکته به نظر صلیبا چالشی است جدی برای غالب تئوری‌های زوال علوم در تمدن اسلام.[۱] با این همه، ظاهراً خفری جزء آخرین نمونه‌های حکمای جامع‌الاطراف بوده است. از قرن یازدهم به بعد فلسفهٔ اولی از ریاضیات و طبیعیات گسسته می‌شود و حکما به ریاضیات و طبیعیات کمتر التفات می‌کنند. مطالعهٔ دقیق آثار خفری و دیگر آثار حکمی که در دورهٔ او نگاشته شده است چه بسا دشواری راه فهم این تحول مهم تاریخ تفکر اسلامی را هموارتر سازد. البته اهمیت خفری و آثار او به همین یک نکته محدود نمی‌شود. به‌طور کلی دانسته‌های ما دربارهٔ سیر فلسفه در این دوره هنوز در مراحل ابتدایی است. به همین جهت هر نوع کوششی در شناخت متفکران این دوره مغتنم است. تصحیح آثار حکمی او به‌خصوص تعلیقهٔ او بر الهیات شرح تجرید قوشچی مشرب فکری او را تا اندازه‌ای روشن کرد و برخی ابهام‌هایی که در این خصوص وجود داشت برطرف نمود. اکنون با استفاده از این آثار روشن شده که با آنکه خفری با آثار فلاسفه آشنایی داشته و در بسیاری موارد نظر ایشان را می‌پسندیده خود را فیلسوف نمی‌دانسته و ترجیح می‌داده است که از موضع یک متکلم سخن بگوید. ظاهراً اهمّ ایراداتی که غزالی به فلاسفه وارد می‌کرده است یعنی اعتقاد به قدم عالم، نفی معاد جسمانی و علم باری به جزئیات موجب شده که خفری خود را از حکما ممتاز کند.[۲]

رسالهٔ «مراتب‌الوجود»

رسالهٔ مراتب‌الوجود که در اینجا تصحیح شده رساله‌ای است از خفری به فارسی در وجود و مراتب آن. رسالاتی از این دست دربارهٔ وجود و مراتب آن که در آن مؤلفان حکمت آموخته جهان‌شناسی خود را به اختصار بیان می‌کنند در زبان فارسی بسیار است. از اولین نمونه‌های آن رساله در علم کلیات وجود نوشتهٔ عمربن ابراهیم خیامی (خیام) است.[۳] رسالهٔ تشریح‌الوجود منسوب به ابن‌سینا نیز از همین دست است.[۴]

1. Saliba, "A Sixteenth-Century Arabic Critique of Ptolemaic Astronomy: The Work of Shams al-Dīn al-Khafrī ", p. 35.

۲. به‌عنوان مثال در بحث حدوث و قدم او کاملاً از موضع متکلم سخن می‌گوید. یکی از عبارات او در این‌باره چنین است: «أقول العمدة في إثبات حدوث العالم إجماع الملّيين والحديث المشهور الذی لادليل عقلي يعارضه، فليس للمتكلّمين التفات إلى هذا التجويز المخالف للإجماع والحديث» (**تعلیقه بر الهیات شرح تجرید**، ص ۱۰۴).

۳. بنگرید به: **دانشنامهٔ خیامی؛ مجموعهٔ رسائل علمی و فلسفی و ادبی عمربن ابراهیم خیامی**، به اهتمام رحیم رضازاده، انتشارات صدای معاصر، تهران، ۱۳۷۷ش، صص ۳۹۳-۳۷۷.

۴. این رساله را نصرالله پورجوادی تصحیح کرده است (در: جشن‌نامهٔ دکتر محمد خوانساری، زیر چاپ).

در قرن هفتم به‌خصوص آثار متعددی به این سبک نگارش یافته است.[۱] تفاوتی که این رساله با آثار دیگر هم نوع خود دارد این است که مطالب آن پیرو عرفان ابن عربی (متوفی ۶۳۸) است. خفری در آثار دیگر خود نیز تأثر خود را از ابن عربی نشان می‌دهد، اما در هیچ‌یک از آثار دیگر او تا این اندازه نظام فکری ابن عربی حاکم نیست. در این اثر او به پیروی از ابن عربی وجود را حقیقت واحدی دانسته است که در مراتب مختلف تنوع ظهور دارد یا به تعبیر ابن عربی تعینات، تشخصات و حضرات مختلف دارد. این مراتب وجود ششگانه است که همان‌طور که نویسنده تصریح دارد با «حضرات خمس» قابل تطبیق است. مرتبهٔ اول مرتبهٔ احدیّت ذات است. این مرتبه از هرگونه کثرتی به دور است. در مرتبهٔ دوم که مرتبهٔ واحدیّت است اعیان ثابته وجود علمی می‌یابند. در مرتبهٔ سوم که مرتبهٔ ارواح است حقایق مجرده بسیط از قبیل عقول و نفوس ظهور می‌یابند. در مرتبهٔ چهارم مرتبهٔ مثال اشیاء مثالی ظاهر می‌شوند. مرتبهٔ پنجم مرتبهٔ حس و اشیاء محسوس است و مرتبهٔ ششم مرتبهٔ جامع جمیع مراتب است که در آن انسان کامل ظهور می‌یابد. خفری سعی کرده است این نظام را با دانسته‌های فلسفی، تفسیری و تاحدّی نجومی خود تطبیق دهد. او در توضیح هریک از این مراتب تعابیر فلسفی را با تعابیر عرفانی مطابقت داده است. مرتبهٔ اول مرتبهٔ ذات است. خفری توضیح می‌دهد که ادراک ذات باری ممکن نیست، اما چنانکه حکما و عرفا بر سر آن اتفاق دارند، وجود «واجب» عین ذات اوست. مرتبهٔ دوم را اگر بخواهیم از حیث عوالم وجودمشخص کنیم همان عالم جبروت یا عالم ملکوت اعلی است و این هر دو همان است که فلاسفه «عقل کلّ» می‌گویند[۲] و در قرآن از آن به «لوح محفوظ» و «امّ‌الکتاب» تعبیر شده است. اعیان ثابته که به تعبیر عرفا در این مرتبه ظاهر می‌شوند همان‌هایی هستند که حکما ماهیات اشیاء یا صوَر علمیّه می‌خوانند. مرتبهٔ سوم عالم ملکوت یا عالم ارواح است. اگرچه او در این اثر تصریح نکرده ولی روشن است که نزد او این مرتبه مطابق با مرتبهٔ نفوس در نزد فلاسفه است. مرتبهٔ چهارم مرتبهٔ عالم مثال، با «عالم خیال منفصل» به تعبیر فلاسفه انطباق یافته است و مرتبهٔ پنجم مرتبهٔ عالم حس، عالم ناسوت یا به تعبیر فلاسفه عالم کون و فساد است. تنها مرتبهٔ ششم که مرتبهٔ انسان کامل است با تعابیر فلسفی قابل تطبیق نیست و نویسنده نیز تلاشی برای تطبیق آن نکرده است.

حکمت‌خوانی خفری موجب شده است که او مراتب وجود را به واجب و ممکن هم تقسیم کند. مرتبهٔ ذات مرتبهٔ وجوب وجود است و از مرتبهٔ دوم که ماهیات ظاهر می‌شوند همه ممکن‌الوجوداند و به تعبیر خفری نسب و اعتباراتی هستند که من حیث هی وجود ندارند و نمود بی‌بودند.

۱. بنگرید به: مقدمهٔ نصرالله پورجوادی بر تشریح‌الوجود.

۲. «عقل کلّ» را خفری در این اثر مترادف با «عقل کلّی» استفاده کرده است. این اصطلاح بدین‌معنا در میان حکما از قرون ششم به بعد متداول بوده است (نک: نصرالله پورجوادی، همانجا).

مسألهٔ انتساب این رساله به خفری

به رغم فارسی‌بودن این رساله، تصحیح آن نسبت به برخی دیگر از آثار خفری مؤخر شده است. دلیل این امر هم ناشناخته بودن نسخ آن نبوده است، زیرا که احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی در سال ۱۳۴۹ش دو نسخه از این اثر را معرفی کرده بود.[۱] مسأله ظاهراً تردید در انتساب این اثر به شمس‌الدین خفری بوده است. احسان اشراق اولین‌بار انتساب این اثر به خفری را مردود دانست و پس از او محققان آثار خفری نیز این سخن را از او پذیرفته‌اند. مسأله این است که مؤلف این رساله در ابتدای اثر خود را محمدبن نورالدین خلیفه خفری معرفی کرده است. در حالی که شمس‌الدین خفری معروف معمولاً در رساله‌های خود محمدبن احمد معرفی شده است. اشراق با استناد به کتاب هزارمزاد فردی را به نام نورالدین خفری یافته که در قرن هفتم می‌زیسته است و استدلال می‌کند که محمد خفری مؤلف این اثر باید فرزند این نورالدین باشد.[۲]

شواهد متنی خلاف نظر اشراق و مؤید انتساب این اثر به شمس‌الدین خفری است. اولاً چنانکه گفتیم مطالب این رساله پیرو مکتب عرفان ابن عربی است و این مکتب در قرن هفتم و هشتم در شیراز نمایندهٔ فکری نداشته است.[۳] از قرن نهم است که ابن عربی در شیراز با حضور شارحان آثار او در این شهر، نظیر شاه‌داعی شیرازی (متوفی ۸۷۰) و شمس‌الدین لاهیجی (متوفی ۹۱۲) رفته‌رفته پیروانی می‌یابد، به‌طوری که مباحث عرفانی حتی در آثار برخی حکمای شیراز نظیر جلال‌الدین دوانی (متوفی ۹۰۸) و میرحسین میبدی (متوفی ۹۱۰) مطابق با نظام فکری ابن عربی و با اصطلاحات آن بیان می‌شود.[۴] ثانیاً میان مطالب این رساله با تفسیر خفری از آیةالکرسی شباهت‌هایی وجود دارد که انتساب آن را به شمس‌الدین خفری موجه می‌کند. در تفسیر آیةالکرسی خفری مشابه این اثر بحث ابتدایی در مراتب موجودات است. این مراتب را او در آن اثر با ترتیب عوالم تبیین می‌کند. اما عوالمی که نام می‌برد به‌لحاظ اصطلاحات با رسالهٔ مراتب‌الوجود مشابه است. مطابق با بیان خفری در این اثر عالم ملکوت اعلی همان عالم عقول است. پس از آن مرتبهٔ عالم نفوس مجرده است. سپس مرتبهٔ عالم مثال است که چنانکه اشراقیان می‌گویند عالم موجودی است غیرقائم بر قوای جسمانی. پس از آن مرتبه طبایع و هیولیات است. دربارهٔ انسان نیز توصیفی که او از کمال عقلی نفس ناطقه می‌کند با مفهوم انسان کامل عرفا و آنچه در رسالهٔ مراتب‌الوجود آمده نزدیک است. عین عبارت او چنین است:

۱. احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای، تهران، ۱۳۴۹ش، ج ۲، ص ۱۳۷۷. نسخهٔ موزهٔ بریتانیا Or۱۰۹۸۵ که از جمله نسخ این رساله معرفی شده است، اثری به همین نام از مصلح‌الدین محمد لاری (متوفی ۹۸۰) است.

۲. اشراق، همان، صص ۴۷-۴۶.

۳. برخی از علمای شیراز در قرن هفتم و هشتم نظیر قطب‌الدین شیرازی (متوی ۷۱۰) و میر سیّد شریف جرجانی (متوفی ۸۱۶) با فکر ابن عربی آشنا بوده‌اند، اما هیچ‌یک را نمی‌توان پیرو ابن‌عربی دانست.

۴. برخی دیگر از حکمای شیراز در آن زمان نظیر صدرالدین دشتکی (متوفی ۹۰۳) و فرزند او غیاث‌الدین دشتکی (متوفی ۹۴۹) و نجم‌الدین محمود نیریزی (متوفی پس از ۹۳۲) این نظام فکری و اصطلاحات آن را نمی‌پسندیدند.

و أما كمالها بحسب‌القوة‌العقلية فهو بأن تصير عالماً عقلياً مرتسماً فيها صوَر كلّ الموجودات من‌الجواهر الشريفة الروحانية العقلية ثمّ‌الجواهر المتعلّقة بالأبدان ثمّ الأجرام العلوية بهيئاتها و قواها حتّى تستوفي في نفسها هيئة جميع‌الموجودات كلّها فتنقلب عالماً معقولاً موازياً للعالم الموجود في‌الأعيان كلّه، فحصل لها مشاهدة لماهو حسن‌المطلق والخيرالمطلق.[1]

علاوه بر این در میان اصطلاحات مشترکی که او در هر دو اثر استفاده می‌کند تعابیر خاصی هست که متداول نبوده است. از جمله اصطلاحات قرآنیی نظیر «عرش»، «کرسی» و «امّ‌الکتاب». در رسالهٔ مراتب‌الوجود «عرش» از جمله مراتب ممکنات یا به تعبیر خفری در «حضرت امکان» است که بالاتر از فلک اطلس قرار دارد. در تفسیر آیة‌الکرسی نویسنده می‌گوید که بعضی آن را با فلک اطلس مطابق دانسته‌اند، بعضی آن را اعظم از فلک اطلس دانسته‌اند و برخی آن را با زمان محیط و برخی دیگر با عقل کلّ مطابقت داده‌اند.[2] جایگاه کرسی در رسالهٔ مراتب‌الوجود در حضرت امکان فروتر از عرش است. در تفسیر آیة‌الکرسی نویسنده تفاسیر مختلفی دربارهٔ کرسی کرده است نظیر جسم تحت عرش یا عرش صغیر یا قلب‌الکلّ.[3] همهٔ این تفاسیر در این نکته مشترک‌اند که جایگاه کرسی فروتر از عرش است. در هر دو رساله نیز عالم جبروت با اُم‌الکتاب مطابقت داده شده است.[4]

شواهدی که ذکر شد همه دلالت بر صحت انتساب این اثر به شمس‌الدین محمد خفری دارد. گذشته از آن، اینکه علاوه بر شخص مذکور در هزارمزار، دو قرن بعد هم فرد دیگری از خفر نورالدین لقب یافته باشد، امر ناممکنی نیست. خفری در واقع در این اثر اطلاع جدیدی درباره پدر خود به‌دست می‌دهد و می‌گوید که او نورالدین لقب داشته است. با داشتن چنین لقبی می‌توان احتمال داد که پدر او هم اهل علم بوده است. این امر در شیراز آن زمان چندان غریب نیست. عالمان دیگر این شهر نیز اغلب از خانواده‌های اهل فضل برخاسته‌اند؛ اسعد دوانی پدر جلال‌الدین محمد دوانی عالم حدیث و از شاگردان میرسید شریف جرجانی بوده است. خانوادهٔ دشتکی نسل اندر نسل از علمای شیراز بودند. قطب‌الدین کوشکناری (متوفی حدود ۹۷۰) فرزند محی‌الدین کوشکناری، شاگرد دیگر میرسید شریف جرجانی بوده و فرزند و نوهٔ نجم‌الدین محمود نیریزی (متوفی پس از ۹۳۲) هر دو اهل علم بوده‌اند و کتابت نسخه می‌کردند.[5]

نسخ خطی مورد استفاده و تغییرات رسم‌الخطی

تصحیح این رساله بر اساس دو نسخه صورت گرفته است:

۱. نسخهٔ شمارهٔ ۲ از مجموعه‌ای متعلق به کتابخانهٔ روضاتی اصفهان (محفوظ در دانشگاه

۱. «تفسیر آیة‌الکرسی»، ص ۱۹۸. ۲. همان، ص ۳-۱۹۲. ۳. همان، صص ۱۹۶-۱۹۴.
۴. همان، ص ۱۹۷.
۵. دربارهٔ نجم‌الدین محمود نیریزی که دانش‌آموختهٔ شیراز و معاصر خفری بوده است، نگارنده تحقیق جامعی در دست تهیه دارد.

اصفهان) که فیلم آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به‌شمارهٔ ۲۷۱۲ موجود است (= ر).[1] تاریخ کتابت این نسخه معلوم نیست و نام کاتب چنانکه از انتهای نسخهٔ پیشین این مجموعه برمی‌آید ابوالحسن بن خلیل‌الله است.

۲. نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور ۴۹۹۳ که تاریخ تحریر ۱۱۸۷ بر سر برگ آن آمده است (= ل).[2]

این نسخه مغلوط است و در موارد بسیاری متن آن دست‌کاری شده است. ظاهراً کاتب قصد تلخیص عبارات را داشته است. انتهای متن نیز افتاده است. بدین جهت نسخهٔ اصلی در این تصحیح همان نسخهٔ روضاتی است. گرچه در مواردی نسخهٔ لاهور در تصحیح راهگشا بود. این نسخه را استاد دانشور آقای عارف نوشاهی در اختیارم قرار داد که از ایشان سپاسگزارم.

علاوه بر این دو نسخه از این اثر چندین نسخهٔ دیگر موجود است که احمد منزوی مشخصات آنها را در فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی آورده است.[3]

در رسم‌الخط این رساله تغییراتی داده شده است؛ درحد اضافه‌کردن سرکش **گ** و جداکردن کلماتی نظیر «اینمرتبه» و «بایشان» که خواندن متن را برای خوانندگان امروزی آسان‌تر می‌کند.

۱. محمّدتقی دانش‌پژوه، فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۸، صص ۳-۷۲۲.
۲. احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، جلد سوم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، لاهور، ۱۳۶۳، صص ۴-۱۹۰۳.
۳. احمد منزوی، فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی (جلد هشتم، عرفان، بخش دوم)، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۲، صص ۵-۸۶۴. نسخهٔ موزهٔ بریتانیا Or۱۰۹۸۵ که در این فهرست هم جزو نسخه‌های این اثر معرفی شده است، چنانکه یاد شد رسالهٔ دیگری است.

رسالهٔ مراتب‌الوجود

بسم‌الله الرحمن الرحیم

و به ثقتی

الحمد لله الذی لا اله الّا هوالأحد في بطون جلال ذاته الواحد الصمد في ظهور جمال أسمائه و صفاته و أصلّي علی من هو مظهر[1] کمال[2] وحدته و مظهر آیاته محمّد المصطفی المجتبی و آله و صحبه و ذرّیّاته.

اما بعد، این رساله‌ای است مسمّی به مراتب‌الوجود مشتمل بر[3] ملخّص اصطلاحات ارباب ذوق و شهود و کلام ایشان فی توحید ذات الله المعبود که این بی‌بضاعت قلیل‌الاستطاعة، أقلّ الخلیقة، بل لاشیء في الحقیقة، محمّدبن نورالدّین الخلیفة، الخفری مولداً الشّیرازی موطناً، ثبّته الله علی‌السلوک سواء الطّریق و أذاقه حلاوة[4] الصدق والتحقیق و جعل له التوفیق خیرالرفیق،[5] به إلقاء ملقن وقت آن را جمع و تألیف نموده[6] جهت طالبان مطلب وحدت و توحید و سالکان مسلک تجرید و تفرید، و امید به کرم عمیم وهّاب[7] کریم آن است که نیّت این عمل را از شوائب ریا و ذلل مصون و به رضای[8] حضرت بیچون[9] مقرون فرماید. إنّه یسمع و یجیب.

بدان، نوّر الله بصیرتک بأنوار اصحاب الوجد[10] والجود و بصّر عین سریرتک بأسرار ارباب الذوق والشهود، که مذهب عرفا و متوحّدین، که به لسان شرع مبین مسمّی به مؤمنین ممتحن و شیعیان خاص و مشیر به صفت خلوص و اختصاص‌اند،[11] در بیان وحدت ذات‌الله و صفاته آن

---

۱. هو مظهر: ظهر، ل. ۲. کمال: جمال، ر. ۳. بر: به، ل.
۴. حلاوة: حلوة، ر. ۵. الرفیق، رفیق، ر. ۶. نموده: نمود به، ل.
۷. عمیم وهاب: سفید در ل. ۸. رضای: رضا، ل. ۹. بیچون: + خود، ل.
۱۰. الوجد: الوجدان، ل. ۱۱. عرفا.. اختصاص‌اند: صوفیه موحدان، ل.

است که[۱] در ظاهر و باطن و غیب و شهادت و معنی و صورت به جز یک حقیقت و یک ذات موجود به وجود مطلق[۲] نیست. و[۳] وجود او عین ذات اوست. و إله و معبود به حق همان موجود به وجود مطلق است.[۴]

و آن ذات که[۵] رفیع‌الدرجات مراتب و تنوعات ظهور است[۶] که تابع است مر آن[۷] تنوعات و مراتب ظهور و احکام[۸] و تفاصیل و احوال و آثاری[۹] که معرفت تفصیلیهٔ خلق[۱۰] از انبیاء و اولیاء و سایر[۱۱] به آن متعلق می‌شود. الّا[۱۲] کنه ذات باری تعالی و تقدّس مفهوم و مدرَک و معلوم هیچ[۱۳] آفریده از انبیای مرسل و اولیای کُمّل[۱۴] نگشته و نمی‌گردد. و چه، محال است که حدّ[۱۵] علم و ادراک و فهم و وهم و خیال کسی محیط او گردد. زیرا که هرآنچه عالم و مدرِک باشد علم و ادراک او، متناهی است،[۱۶] چه[۱۷] علم وصف عالم است و عالم متعین و متناهی است[۱۸] پس وصف او به طریق اولی متعیّن و متناهی باشد[۱۹] و ذات حق تعالی[۲۰] از تناهی و تعین و حدّ[۲۱] منزّه است. پس علم هیچ عالم احاطهٔ او نتواند کرد. زیرا که احاطهٔ نامحدود و نامتناهی به محدود و متناهی بدیهی الاستحاله است. چنانچه کتاب کریم در [آیهٔ] کریمهٔ «لایحیطون [به] علماً»[۲۲] به آن ناطق و براهین محکمهٔ عقلیه به آن مطابق است.[۲۳]

و اینکه[۲۴] گفته‌اند وجود او عین ذات اوست بنابر آن است که اگر وجود او غیر ذات او باشد احتیاج و استکمال به غیر لازم آید و این محال است، تعالی الله عن ذلک علوّاً کبیراً.[۲۵] و[۲۶] با آنکه در نظر شهود این طایفه غیر از موجود به وجود مطلق ذاتی[۲۷] نیست، پس چگونه می‌تواند شد که وجود او غیر ذات[۲۸] او باشد. و در[۲۹] تفصیل اینکه[۳۰] وجود واجب عین ذات اوست جمهور مشایخ و علما[۳۱] که ارباب ذوق و وجدان‌اند و قدوهٔ[۳۲] حکما که اصحاب دلیل و برهان،[۳۳] با این طایفه[۳۴] اتّفاق نظر دارند. و ادلّهٔ مبرهنه و حجج قاطعه در این خصوص از عقل

---

۱. که: + می‌گویند، ل. ۲. به وجود مطلق: –، ل. ۳. و: که، ل.
۴. همان... است: اوست، ل. ۵. که: عالیماب به مقتضی، ل. ۶. است: اوست، ل.
۷. مرآن: مراتب، ل. ۸. و مراتب ظهور و احکام: ظهور را احکام، ل.
۹. آثاری: آثار، ر. ۱۰. خلق: –، ل. ۱۱. و سایر: –، ل.
۱۲. إلّا: فأمّا، ل. ۱۳. هیچ: به هیچ، ل. ۱۴. کمّل: مکمّل، ل.
۱۵. حدّ: –، ل. ۱۶. زیراکه... متناهی است: –، ل. ۱۷. چه: و چه، ل.
۱۸. است: –، ل. ۱۹. باشد: خواهد بود، ر. ۲۰. تعالی: سبحانه و تعالی، ل.
۲۱. تعیّن و حدّ: حدّ و وصف، ر. ۲۲. سورهٔ طه (۲۰)، آیهٔ ۱۱۰.
۲۳. چنانچه کتاب کریم... مطابق است: چنانچه کتاب کریم در کریمهٔ لایحیطون علماً ولا یحیطون به شیئاً به آن مطابق است، ر؛ چناچه خود از این معنی خبر فرمود و لا یحیطون به علماً، ل. ۲۴. اینکه: آنکه، ل.
۲۵. علوّاً کبیراً: –، ل. ۲۶. و: –، ل.
۲۷. از موجود به وجود مطلق ذاتی: او موجود، ل. ۲۸. ذات: –، ل.
۲۹. در: –، ل. ۳۰. اینکه: آنکه، ل.
۳۱. جمهور مشایخ و علما: در سخنان علماء مشایخ، ل. ۳۲. قدوهٔ: قدمای، ل.
۳۳. برهان: +اند، ل. ۳۴. این طایفه: با صوفیه در این معنی، ل.

و نقل از حیّز شمار افزون و اختصار این رساله مانع از ذکر آن است. و ادّعای خلاف این معنی بدیهی‌البطلان و بسط این مقدمه به این مقدار فطن ذکی را کفایت است.[۱]

بعد ذلک، گفته می‌شود[۲] که این[۳] ذات مقدّس که بالقطع[۴] وجود او عین ذات اوست او را مرتبه‌ای است که عبارت و اشارت و بیان و نشان از آن مرتبه ساقط است. نه هیچ آفریده را بر آن مرتبه[۵] راه و نه هیچ‌کس به هیچ‌وجه[۶] از آن سرّ آگاه، لا ملک مقرّب و لا نبیّ مرسل.[۷]

و اگرچه این مرتبه از اسم و رسم و بیان و نشان مبرّی و منزّه است، لیکن اضطرار حرف و صوت بشریت را بعضی از ارباب اصطلاحات اخلاق بعضی مصطلحات به‌عنوان کنایه و استعاره به این مرتبه کرده‌اند که به اطلاق این اصطلاح معنی این مرتبه را دریابند، نه اینکه فی‌الحقیقه آن اسم مصطلحه را با حقیقت این مرتبه مناسبتی حقیقی باشد. و از آن جمله مصطلح است به جهت این مرتبهٔ لا تعیّن، و ذات الله تعالی، و غیب الغیوب، و غیب المطلق، و غیب هویّت، و اسم هو، و اسم الهویت،[۸] و الکنز الخفی، والنور الأزلی، و ذات الحق سبحانه، والهویّة الأحدیة، والهویّة المطلقة، والهویّة المحضة، والذات بلا اعتبار والصفات، و البطن کلّ باطن، و غیب الهویّة، والذّات الأحدیة، والغیب المسکوت عنه، و غیب‌المکنون، و غیب‌المصون، و حقیقةالحقایق، و حضرت الوجود، و المنقطع الوحدانی و منقطع‌الإشارات، و أزل الآزال، و وراء إلّا.

پس اگرچه درحقیقت وحدت [در] حرف و صوت و سخن و گفتگو و اشاره و بیان و نشان و اصطلاح نمی‌گنجد، معنی وحدت به گفتگو نمی‌آید. درست کفر باشد در زبان، ایمان بود تا در دل است.[۹] و عامّهٔ فِرَق از این معنی تعبیر به لاتعیّن کرده‌اند.[۱۰]

و چون آن وجود مطلق ذات بَحت که وجودش عین ذات اوست، از مرتبهٔ لاتعیّن توجّه به مرتبهٔ تعیّنات کند،[۱۱] اول مرتبهٔ تعیّنی که تالی آن غیب و لاتعیّن باشد[۱۲] وحدتی است صرف و قابلیّتی است محض که اصل و منشاء جمیع قابلیّات باشد. و شامل باشد[۱۳] ثبوت جمیع قابلیّات و اعتبارات[۱۴] و سقوط جمیع قابلیّات و اعتبارات را.[۱۵] و این دو طرف ثبوت و سقوط که طرفین ظهور و بطون اوست هر دو او را مساوی[۱۶] باشد. و به اعتبار این تساوی یعنی

---

۱. و ادلّهٔ مبرهنه... کفایت است: مبین و مبرهن است اختصار بالغ ذکر این است که یقین است این قدر فطن ذکی را کفایت خواهد بود، ل. ۲گفته می‌شود: می‌گویند، ل. ۳. این: –، ل.
۴. بالقطع: –، ل. ۵. بر آن مرتبه: بدان، ل. ۶. به‌هیچ وجه: را، ل.
۷. اشاره‌ای است به گفتار معروف: «لی مع‌الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرّب و لا نبیّ مُرسل». که صوفیه آن را حدیث انگاشته‌اند. برای اطلاع از برخی از نخستین منابع صوفیه که این عبارت را نقل کرده‌اند، بنگرید به تعلیقات محمود عابدی بر کشف‌المحجوب هجویری، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۳، ص ۸۵۲ ۸. الهویت: الوتن، ر.
۹. و اگرچه این مرتبه... تا در دل است: –، ل.
۱۰. و عامّهٔ فرق... کرده‌اند: و آن مرتبه‌ای است که از آن مرتبه تعبیر به لاتعیّن و هویت غیب کنند، ل.
۱۱. و چون آن وجود مطلق... توجه به مرتبهٔ تعیّنات کند: و چون از آن مرتبه تنزل نماید و به تعین درآید، ل.
۱۲. مرتبهٔ تعیّنی... ولا تعیّن باشد: تعیّن که ثانی از غیب هویت است و لاتعیّن او باشد، ل.
۱۳. و شامل باشد: هم به، ل. ۱۴. و اعتبارات: –، ر؛ + و هم به، ل.
۱۵. را: –، ل. ۱۶. مساوی: متساوی، ل.

مساوات[۱] ظهور و بطون او را تعیّن اول، و عقل کلّ، و حقیقت محمدیة،[۲] و عقل اوّل، و برزخ[۳] کبری، و برزخ البرازخ، و مرتبهٔ اولی از غیب، و غیب مطلق،[۴] و عالم جبروت، و عالم صفات، و قلم[۵] اعلی، و لوح محفوظ، و امّ‌الکتاب، و مخلول اوّل، و مبدأ اوّل، و حقیقةالحقائق، و أحدیّة الجمع، و تجلّی اوّل، و روح اعظم، و اسم اعظم[۶] و آمرالأرواح،[۷] و والد الأکبر، و آدم حقیقی، و أبوالأرواح،[۸] و ظلّ اوّل، و عالَم مطلق، و نشأء اوّل، و عالم وحدت، و قابلیّت اوّل، و رابطهٔ اوّل،[۹] و عالم اجمال، و ظهور اوّل و کنز الکنوز، و عالم رموز،[۱۰] و برزخ اوّل، کنز الصّفات،[۱۱] و وجود مطلق، و واسطهٔ اولی، و عالم معنی، و ذرّةالبیضاء گویند. پس اطلاق این الفاظ بر آن[۱۲] حقیقت که عین وجود است در این مرتبه لابشرط باشد.

و همین[۱۳] وحدت مذکور که برزخ است میان طرفین خود به اعتبار طرف بطون که سقوط جمیع اضافات[۱۴] و نسب و اعتبارات است از او، و او مجمل آن[۱۵] است و آن مطلق این، او را احدیّت ذاتیه و احدیّت مطلق و احدیّت صرف، و لا تعیّن، و عالم لاهوت، و أزل الآزال، و عین کافوری، و مشکاة غیبیة[۱۶] و ذات بحت، و ذات صرف، و ذات بلااعتبار،[۱۷] و ذات مطلق، و ذات احدیّت، و ذات بلا تعدّد،[۱۸] و ذات هویت، و ذات ساذج، و ذات هوهو، و وجود بحت،[۱۹] و وجود وجود، و عدم عدم، و بطون بطون، و کمون کمون،[۲۰] و خفای خفا، وقِدَم قِدَم، و اوّل بلا[۲۱] نهایة، و آخر بلا بدایة، و غیب هویت، و غیب‌الغیوب،[۲۲] و غیب‌المکنون گویند. چنانچه بسیاری از اینها در اصطلاحات مرتبهٔ لاتعیّن مذکور شد. پس اطلاق این الفاظ بر حقیقت مذکوره در این مرتبه به‌شرط لاشیء باشد. و این احدیت ذات در جمیع تعیّنات تفصیلی و خصوصیات اجمالی[۲۳] که در تعیّن اوّل و ثانی است ساری است، همچو سریان واحد در مراتب[۲۴] اعداد و قیوم همه اوست.

و همین برزخ را که وحدت است[۲۵] به اعتبار طرف ظهور که ثبوت جمیع نسب و اعتبارات است مر او را، و او مجمل این اعتبارات و این اعتبارات مفصّل اوست،[۲۶] مرتبهٔ واحدیّت، و تعیّن ثانی، و تجلّی ثانی، و مجلای ثانی،[۲۷] و فلک الحیاة و حضرت ربوبیت، و

۱. و به اعتبار این تساوی یعنی مساوات: و به این اعتبار یعنی تساوی، ل.
۲. محمدیة: محمدی، ل.
۳. برزخ: برزخی، ل.
۴. و غیب مطلق: ~، ر.
۵. قلم: قیم، ر.
۶. و اسم اعظم: ~، ل.
۷. آمرالأرواح: ابوالأرواح، ل.
۸. و أبوالأرواح: أبالأرواح، ر؛ ~، م.
۹. و عالم مطلق... و رابطهٔ اول: ~، ل.
۱۰. رموز: + و اسم أعظم، ل.
۱۱. الصفات: + و مرتبهٔ أولی، ل.
۱۲. بر آن: بدین، ر.
۱۳. همین: معنی، ر.
۱۴. اضافات و: ~، ل.
۱۵. آن: این، ل.
۱۶. غیبیة: غیب، ر.
۱۷. اعتبار: اعتبارات، ر.
۱۸. بلا: لا، ر.
۱۹. بحت: مطلق، ل.
۲۰. کمون کمون: مکنون مکنون.
۲۱. بلا: لا، ل.
۲۲. الغیوب: + غیب‌المصون، ل.
۲۳. و خصوصیات اجمالی: ~، ل.
۲۴. مراتب: مراتبه، ل.
۲۵. که وحدت است: ~، ل.
۲۶. اوست: او، ل.
۲۷. و مجلای ثانی: ~، ل.

حضرةالجمع،[۱] و منشاءالکثرة،[۲] و أحدیةالکثرة، و أحدیةالجمع[۳] الکثرة و قابلیّت الظهور،[۴] و مرتبهٔ ثانی از غیب، و برزخ البرازخ، و برزخ ثانی، و منتهی‌العابدین، و حضرت ارتسام، و کون‌الجامع،[۵] و منتهی‌المعرفة، و منزل‌المتدلّی،[۶] و منبعث‌الوجود،[۷] و منشأ النبوی، و حضرت الألوهیة،[۸] و آن الدائم، و ظهور ثانی، و ظلّ ثانی، و ظلّ ممدود، و نَفَس رحمانی، و مرتبهٔ عمائیه،[۹] و وجود مفیض،[۱۰] و مبدأ ثانی، و نشأ ثانی، و عالم ملکوت، و عالم باطن، و عالم معانی، و عالم امر، و مجمع‌الأرواح، و نداء ثانی، و عالم اسماء، و عالم وجود، و مقام ارواح، و معاد ارواح،[۱۱] و پرتو وحدت، و ظلّ وحدت، و مبین‌الصفات، و کنزالأرواح، و معدن‌الأرواح،[۱۲] و عین‌الیقین، و باطن ملک می‌گویند. پس اطلاق[۱۳] این الفاظ بر حقیقت مذکوره در این مرتبه به شرط شیء باشد و این اعتبارات و مرتبه‌ای[۱۴] که او را به این اسامی نامیده‌اند حقیقت انسان‌کامل[۱۵] است که مرآت حضرتین و قابل[۱۶] حقیقتین[۱۷] می‌گویند. و مراد از حضرتین حضرت وجوب و امکان است.

امّا حضرت وجوب اسماء کلّی الهی را گویند[۱۸] که[۱۹] بیست و هشت اسم کلی الهی است[۲۰] بدین[۲۱] تفصیل: الرفیع، الجامع، اللطیف، القوی، المذّل، الرزاق، العزیز، الممیت، المحیی، الحیّ، القابض، المبین،[۲۲] المحصیء، المصوّر، النور، القاهر، العلیم، الرب، المقتدر،[۲۳] الغنی، الشکور، المحیط، الحکیم، الظاهر، الباطن، الآخر، الباعث، البدیع. و[۲۴] انسان را به این اسماء کلّی الهی متّصف باید بود تا به «تخَلّقوا بأخلاق الله»[۲۵] اتصاف یابد.

و امّا حضرت[۲۶] امکان اسماء کلّی کونی را گویند که آن نیز بیست و هشت اسم کلّی کونی است،[۲۷] بدین تفصیل؛ عقل کلّ، نفس کلّ، طبیعت کلّ،[۲۸] جوهر هبا یعنی هیولا،[۲۹] شکل کلّی، جسم کلّ، عرش، کرسی، فلک اطلس، فلک البروج، فلک المنازل، فلک زحل، فلک مشتری، فلک مریخ، فلک شمس، فلک زهره، فلک عطارد، فلک قمر، کرهٔ اثیر،[۳۰] کرهٔ هوا، کرهٔ

۱. الجمع: جمع، ل.
۲. الکثرة: الکثرات، ر.
۳. أحدیةالجمع: + دو کلمهٔ ناخوانا، ر.
۴. الظهور: ظهور، ل.
۵. و منتهی‌العابدین... و کون‌الجامع: ~، ل.
۶. المتدلی: قدلی، ل.
۷. الوجود: جود، ل.
۸. الألوهیة: + و منتهی العابدین و حضرت ارتسام و کون جامع، ل.
۹. و مرتبهٔ عمائیه: و عماء، ل.
۱۰. مفیض: مفاض، ل.
۱۱. و معاد ارواح: ~، ل.
۱۲. و معدن الأرواح: ~، ل.
۱۳. اطلاق: ~، ل.
۱۴. مرتبه‌ای: مرتبه، ر.
۱۵. کامل: ~، ر.
۱۶. قابل: قابلیة، ل.
۱۷. حقیقتین: صنعتین، ر.
۱۸. را گویند: ~، ر.
۱۹. که: + آن، ل.
۲۰. است: اند، ل.
۲۱. بدین: به این، ر.
۲۲. المبین: المتین، ل.
۲۳. المقتدر: المتصور، ر.
۲۴. و: ~، ل.
۲۵. این قول را برخی از صوفیه همچون عین‌القضاة و محمّدبن منوّر حدیث دانسته‌اند. برخی نیز چون غزّالی حدیث به شمار نیاورده‌اند. بنگرید به توضیحات محمود عابدی در: نورالدّین عبدالرّحمان جامی، **نفحات‌الانس**، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۳ـ۸۷۲.
۲۶. حضرت: ~، ر.
۲۷. است: اند، ل.
۲۸. کل: کلیه، ر.
۲۹. یعنی هیولا: ~، ر.
۳۰. اثیر: اثر، ر.

ماء،[۱] کرهٔ تراب،[۲] مرتبهٔ جماد، مرتبهٔ نبات، مرتبهٔ حیوان، مرتبهٔ مَلَک، مرتبهٔ جن، مرتبهٔ انسان که مرتبهٔ جامعه[۳] است.

و اسماء کلّی کونی را مبدأ و اسماء کلّی الهی را معاد گویند. و هریک[۴] از این دو حضرت تا مرتبهٔ ذات بیست و هشت مرتبه است. و آمدن سالک از راه اسماء کلّی کونی بود[۵] که مبدأ اوست[۶] و رجوع او از راه اسماء کلّی[۷] الهی باشد که معاد اوست.[۸]

و اسماء کلّی الهی را بحر وجوب می‌گویند و اسماء کلّی کونی را بحر امکان.[۹] و حقیقت انسان برزخ بین‌المرتبتین[۱۰] است که «مَرَج‌البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان»[۱۱] اشاره به آن است. هرگاه برزخ[۱۲] از میانه برداشته شود بحر وجوب و امکان و ازل و ابد پیوسته شود و هر دو یکی گردد. پس امتیاز بینهما به واسطهٔ حقیقت انسان است.

احدیّت مرتبهٔ ذات را گویند و وحدت مرتبهٔ صفات را گویند و واحدیّت مرتبهٔ اسماء را. احدیّت را در عالم لاهوت استعمال کنند و وحدت را در عالم جبروت و واحدیّت را در عالم ملکوت. پس احدیّت مطلق است و وحدت اجمال و واحدیّت تفصیل أحدیت. چون ذات صرف آمد، وحدت اوست عالم اجمال، واحدیت[۱۳] عالم اسماء است «الم تر إلی ربک[۱۴] کیف مدّ الظل»[۱۵] از او گرفت کمال[۱۶] و لاهوت و ملکوت، یعنی احدیّت و واحدیّت ظاهر نشود الّا به[۱۷] رابطهٔ بینهما که وحدت[۱۸] است؛ و او را عالم جبروت خوانند؛ کما قیل «الواحدة برزخ الأحدیة والواحدیة اعتبارهما بالوحدة والواحدیة لهما، و اعتبار الواحدیة بالوحدة من حیث‌الصورة و الظاهر، و اعتبار الأحدیة بالوحدة من حیث‌المعنی والباطن؛ کما قیل الملک مثال الملکوت والملکوت مثال‌الجبروت و الجبروت مثال اللاهوت». یعنی افعال نمود از اسماء است و اسماء نمود از صفات و صفات نمود از ذات.[۱۹]

پس احدیت مرتبهٔ ذات است و وحدت مرتبهٔ صفات[۲۰] و مرتبهٔ رسول(ص)[۲۱] که آن را مقام محمود گویند[۲۲] و مقام أو أدنی نیز[۲۳] گویند. و واحدیّت مرتبهٔ اسماء و مرتبهٔ آدم[۲۴] علیه‌السلام که آن را مقام[۲۵] قاب قوسین گویند. و در مرتبهٔ واحدیت الوهیت و ربوبیت که جهت مؤثر فاعل و ابدیت[۲۶] ذات است و به الوهیت و به ربوبیت که جهت متأثّریت اوست

---

۱. ماء: آب، ل.
۲. تراب: خاک، ر.
۳. جامعه: جامع، ل.
۴. یک: یکی، ل.
۵. بود: مکرر در ر.
۶. اوست: است، ر.
۷. اسماء کلی: سفید در ل.
۸. اوست: است، ر.
۹. و اسماء کلی الهی را... امکان: ~، ل.
۱۰. بین‌المرتبتین: میان این هر دو، ل.
۱۱. سورهٔ الرّحمن (۵۵)، آیات ۱۹ و ۲۰.
۱۲. برزخ: + که، ل.
۱۳. واحدیة: + چه، ل.
۱۴. إلی ربک: ~، ل.
۱۵. سورهٔ فرقان (۲۵)، آیهٔ ۴۵.
۱۶. أحدیت. چون ذات صرف... کمال: ~، ر.
۱۷. إلّا به: والا به واسطهٔ، ل.
۱۸. که وحدت: وحدت که برزخ، ل.
۱۹. ذات: + است، ل.
۲۰. صفات: + است، ل.
۲۱. رسول: + الله، ل.
۲۲. گویند: ~، ل.
۲۳. نیز: ~، ل.
۲۴. آدم: + صفی، ل.
۲۵. مقام: ~، ل.
۲۶. مؤثر فاعل و ابدیت: مؤثریت، ل.

اعتبار می‌یابد. و هم در این مرتبه واحدیت صور اسماء الهی که این طایفه[۱] آن[۲] را اعیان ثابته، و حکماء مهیّات اشیاء و صور علمیه نیز می‌خوانند، و حقایق اسماء[۳] الهیه و کونیه،[۴] از ایشان ظهور می‌یابد. و به علم حق متمیّز و متحقّق[۵] می‌شوند.

و در این دو مرتبه یعنی تعیّن[۶] اوّل که مرتبهٔ اجمالی است[۷] و ثانی که مرتبهٔ تفصیل است که اشیاء در آن مطلق اعیان ندارند یا اگر[۸] دارند ایشان را ثبوت علمی بیش نیست،[۹] امّا در اوّل، به واسطهٔ فقدان اعیان ایشان را در آن مرتبه. و اما در ثانی[۱۰] به واسطهٔ آن که اگرچه مفقود نیستند لیکن در آن مرتبه هنوز وجود به ایشان منسوب نگشته، زیراکه ایشان صور علمیه‌اند در ذات عالم به ایشان[۱۱] که وجود او راست و ثبوت ایشان به وجود او قائم است، پس چگونه ایشان را شعور به وجود خود و امثال خود باشد. و لهذا این دو مرتبه را مراتب الالهیت[۱۲] می‌گویند و منسوب به الهیت می‌دارند و به کونیت منسوب نمی‌کنند[۱۳] که به واسطهٔ عدم شعور هنوز مرتبهٔ ایجاد و تکوین که نسبت وجود است ایشان نیافته‌اند.[۱۴]

و چون ذات از مرتبهٔ واحدیت که مرتبهٔ ثانی[۱۵] است متنزّل شود، به مرتبهٔ ثالث که[۱۶] او را تعیّن ثالث و مرتبهٔ ارواح و عالم عقول و نفوس مجرّده[۱۷] می‌گویند. و در این مرتبه وجود اشیاء به وجودی که در آن شاعر[۱۸] بر خود و امثال خود[۱۹] باشد[۲۰] متّصف می‌گردد.[۲۱] و این مرتبه را، با مرتبهٔ مثال و حسّ که مرتبهٔ رابعه و خامسه[۲۲] است، مراتب کونیه می‌گویند و منسوب به کونیه می‌دارند، به‌همین جهت که اشیاء در این مرتبه به وجودی که مقتضی شعور بر خود و امثال خود باشد[۲۳] متّصف می‌گردند. و تکوین و ایجاد که عبارت از استناد وجود حقّ است به صور اعیان که روح و مثال و اجسام باشند[۲۴] در این مراتب ثلاثه متحقّق می‌شوند. و این مراتب را عالم خلق[۲۵] می‌گویند[۲۶] که درمقابل عالم امر است، یعنی[۲۷] مرتبهٔ واحدیّت که عالم اسماء است و مشتمل است بر حقایق و اعیان ایشان و این مراتب افعال و آثار است که صور و احکام آن حقایق و اعیان‌اند.

و چون تنزّل کند از مرتبهٔ ارواح به مرتبهٔ رابع[۲۸] که آن را عالم مثال و عالم[۲۹] خیال منفصل

---

۱. این طایفه: صوفیه، ل.
۲. آن: او، ر.
۳. اسماء: ~، ر.
۴. کونی: کیانی، ر.
۵. متمیّز و متحقّق: متحقّق و متمیّز، ل.
۶. تعیّن: نفس، ر.
۷. که مرتبهٔ اجمالی است: ~، ل.
۸. مرتبهٔ تفصیل است... یا اگر: ایشان را وران (؟) با مطلق اعیان دارند، ل.
۹. نیست: نه، ل.
۱۰. به واسطهٔ فقدان... ثانی: ~، ر.
۱۱. به ایشان: ~، ل.
۱۲. مرابت الإلهیت: مرتبهٔ الهیت، ر.
۱۳. و به کونیت منسوب نمی‌کنند: و می‌گویند منسوب نمی‌دارند، ل.
۱۴. نیافته‌اند: نیافته، ل.
۱۵. مرتبهٔ ثانی: تعین، ل.
۱۶. که: ~، ر.
۱۷. مجرّده: مجرّد، ر.
۱۸. در آن شاعر: به آن شعور، ل.
۱۹. خود: خودشان، ل.
۲۰. باشد: باشند، ر.
۲۱. می‌گردد: می‌گردند، ر.
۲۲. رابعه و خامسه: حضرت رابع و خامس، ل.
۲۳. باشد: باشند، ر.
۲۴. که روح و مثال و اجسام باشند: ثابته، ل.
۲۵. خلق: + عالم افعال، ل.
۲۶. می‌گویند: ~، ر.
۲۷. یعنی: ~، ر.
۲۸. مرتبهٔ رابع: ~، ل.
۲۹. عالم: ~، ل.

گویند.[۱] و اشیاء در این مرتبهٔ وجود به صور مرکّبات لطیفه که قابل تجزّی و تبعیض و خرق و التیام نباشند،[۲] ظهور دارند. یعنی نه مادّهٔ مطلق‌اند و نه مجرّد مطلق،[۳] بلکه هم جهت تجرّد و لطافت که عدم قبول تجزّی و تبعیض و خرق و التیام است، دارند و هم جهت کثافت ترکیب که ظهور به صور مرکّبات است.[۴]

و چون تنزّل کند از مرتبهٔ مثال به مرتبهٔ خامس،[۵] آن مرتبه را عالم حسّ و عالم شهادت و عالم ملک و عالم خلق و عالم اجسام و عالم کبیر و عالم ناسوت و عالم ظهور و عالم فانی و عالم نور و عالم کشف و عالم ممکن و عالم اخلاق و عالم خاک و عالم آخر و عالم کون و فساد[۶] گویند.[۷] و اشیاء در این مرتبه از[۸] وجود به صور مرکّبات کثیف که قابل تجزّی و تبعیض و خرق و التیام باشند، ظهور دارند.

و اطلاق عالم خلق که در مقابل[۹] عالم امر است، مخصوص به[۱۰] مرتبهٔ حس نیست، بلکه مرتبهٔ ارواح و مثال و حسّ را هر سه به عالم خلق تعبیر و تسمیه کرده‌اند.[۱۱] امّا[۱۲] اطلاق شهادت را که مقیّد به اطلاق دارند مخصوص به[۱۳] مرتبهٔ حسّ باشد. چه، شهادت مطلق یعنی حسّ درمقابل غیب مطلق است، یعنی تعیّن اول. و اگر مقیّد ندارند شامل تعیّن ثانی و ثالث و رابع باشد؛ زیراکه در مقابل[۱۴] غیب مضاف باشد. پس[۱۵] هریک از مراتب که مابین[۱۶] غیب مطلق است و شهادت مطلق نسبت به ما[۱۷] تحت خود[۱۸] غیب و نسبت به[۱۹] مافوق شهادت باشد. و ایشان را غیب و شهادت مضاف گویند. و اطلاق عالم مُلک و عالم اجسام مخصوص مرتبهٔ[۲۰] حسّ است و آن از عرش است تاکرهٔ خاک[۲۱] و آنچه در این میان[۲۲] است از صور اجناس و انواع و اصناف و افراد عالم. زیراکه ملک درمقابل ملکوت است و ملکوت را[۲۳] بر[۲۴] مرتبهٔ واحدیّت و اعیان که اعتبار آن مرتبه است بر[۲۵] مرتبهٔ ارواح که صور اعیان و مثال که صور ارواح‌اند بر هر سه[۲۶] اطلاق می‌کنند. و اوّل را ملکوت أعلی می‌گویند[۲۷] و دوم و سیم را ملکوت اسفل.[۲۸]

و بعد از این مرتبه او را تنزّلی[۲۹] است به مرتبهٔ سادس[۳۰] که مرتبهٔ جامعهٔ جمیع مراتب است که آن تفصیل صور افراد عالم است. و اجمالاً صور

---

۱. گویند: خوانند، ر. ۲. نباشند: نباشد، ل. ۳. مطلق: + اند، ر.
۴. است: + دارند، ل. ۵. خامس: خامسه، ر. ۶. و عالم کبیر... فساد: ~، ل.
۷. گویند: می‌گویند، ل. ۸. از: ~، ل. ۹. مقابله: مقابل، ل.
۱۰. به: ~، ل.
۱۱. را هر سه... کرده‌اند: به هر سه اطلاق کرده می‌شود چنانچه سابق اشاره به آن کرده شد، ل.
۱۲. اما: فاما، ل. ۱۳. به: ~، ل. ۱۴. مقابل: مقابله، ر.
۱۵. پس: و، ر. ۱۶. مابین: ~، ل. ۱۷. نسبت به ما: ما تحت با، ل.
۱۸. خود: ~، ر. ۱۹. نسبت به: ما تحت با، ل. ۲۰. مرتبهٔ: ~، ر.
۲۱. است تا کرهٔ خاک: تا کرهٔ خاک است، ل. ۲۲. میان: میانه، ر.
۲۳. سفید در ر. ۲۴. بر: به، ر. ۲۵. بر: در، ر.
۲۶. بر هر سه: به هر سه، ل. ۲۷. می‌گویند: ~، ل. ۲۸. اسفل + می‌گویند، ل.
۲۹. تنزلی: تنزل، ل. ۳۰. سادس: سادسه، ر.

عنصری[۱] انسانی که نقطهٔ حقیقت و عین ثابتهٔ او مقابل نقطهٔ وحدت است که همچنانکه[۲] که وحدت اصل و اجمال جمیع مراتب مذکوره است، که ایشان از او به تفصیل آمده‌اند، صورت عنصری[۳] انسانی، مجمل جمیع مراتب ظهور است. که همهٔ مراتب تفصیل باز در او مجمل گشته و او منتخب همه آمده و بدین‌سبب مظهر کلّی و تجلّی[۴] جامع شده زیرا که حق سبحانه و تعالی اوّلاً در مرتبهٔ علم به جمیع مراتب الهی و کونی[۵] مفصّلاً و درحقیقت عین ثابته که برزخ است بین‌الوجوب والإمکان، چنانچه در مراتب[۶] واحدیّت گذشته،[۷] ظهور دارد، و به واسطهٔ او از حقایق عالم تفصیلاً و ثابتاً[۸] در مرتبهٔ عین، اوّلاً و تفصیلاً در همهٔ صور عالم، و آخراً و اجمالاً در صورت عنصری او که وجود عینی اوست ظهور فرموده.[۹] چه[۱۰] او علّت غایی[۱۱] است که به تحقیق وجود علمی مقدّم به ظهور وجود عینی مؤخّر است. چنانکه «لولاک لما خلقت‌الأفلاک»[۱۲] و حدیث «نحن الآخرون السابقون»[۱۳] بدان اشارت[۱۴] است.

و این مراتب ستّه را به اعتبار آن که مرتبهٔ احدیت یعنی[۱۵] وحدت به اعتبار بطون[۱۶] و واحدیّت یعنی وحدت به اعتبار ظهورکه[۱۷] اشیاء در آن مرتبه متّصف به وجود نیستند و بر خود و امثال خود شعور[۱۸] ندارند بعضی از محقّقان یک مرتبه اعتبار کرده‌اند[۱۹] و این مراتب را حضرات[۲۰] خمس می‌گویند و مجالی خمس و عوالم کلی[۲۱] نام نهاده‌اند. و اول را مرتبهٔ ذات مع‌التّعین الأول[۲۲] والثانی والتجلی الأوّل[۲۳] والثانی و ما یشتمل[۲۴] علیه من‌الشئون والاعتبارات اوّلاً والحقائق الإلهیة والکونیة ثانیاً گفته‌اند. و عالم که[۲۵] در وضع لغت اسم مایعلم به‌الشیء است، همچون خاتم که اسم مایختم[۲۶] به‌الشیء است، و مشتق از علم است، یعنی علامت من حیث الجزئیة لاینحصر است، زیراکه ذرّه‌ای از ذرّات عالم است[۲۷] که دلالت کند بر وحدت ذات موجود[۲۸] خالق خود.

ففي كلّ شيء له آية ... تدلّ على أنّه واحد[۲۹]

---

۱. عنصری: عنصر، ر. ۲. همچنانکه: همه آنکه، ر. ۳. عنصری: عنصر، ل.
۴. تجلّی: مجملی، ل. . شده: شد، ل. ۵. کونی: کیانی، ل؛ اکوانی، ر.
۶. چنانچه در مراتب: چنانچه در مرتبه چنانچه در مراتب، ر. ۷. گذشته: گذشت، ر.
۸. ثابتاً: ثانیاً، ل. ۹. فرموده: فرمود، ل. ۱۰. چه: چو، ر.
۱۱. غایی: عالم، ر.
۱۲. حدیث نبوی، نک: بدیع‌الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۷ش، ص ۱۷۲.
۱۳. حدیث نبوی، نک: همان، صص ۸ـ۶۷. ۱۴. اشارت: اشاره، ر.
۱۵. احدیت یعنی: ~، ر. ۱۶. به اعتبار بطون: ~، ر.
۱۷. یعنی وحدت به اعتبار ظهور که: ~، ر.
۱۸. و بر خود و امثال خود شعور: شعور بر خود و امثال خود، ل. ۱۹. کرده‌اند: کردند، ل.
۲۰. حضرات: حضرت، ل. ۲۱. کلی: ~، ر. ۲۲. الأول: لأول، ر.
۲۳. الأول: لا أوّل، ر. ۲۴. یشتمل: إشتمل، ر. ۲۵. که: ~، ل.
۲۶. یختم: + یطبع، ل. ۲۷. است: + یعنی علامتی است، ل. ۲۸. موجود: + و، ل.
۲۹. این بیت از ابوالعتاهیه (متوفی ۲۱۱) است. بنگرید به: دیوان ابی‌العتاهیه (با مقدمهٔ کرم‌البستانی) دار بیروت، بیروت ۱۹۸۶/۱۴۰۶، ص ۱۲۲.

لیکن من حیث الکلّیة منحصر است در این مراتب ستّه و حضرات خمس. و هرچه[۱] سمت ظهور و وجود[۲] یافته و می‌یابد در علم و عین، در[۳] تحت این مراتب است. و این مراتب کلیه که همچون محلهااند ظهور سایر حقایق کلّی و جزوی و لوازم[۴] ایشان. [و] من حیث الحقیقة[۵] مراتب ایشان را وجودی نیست[۶] متمیّز از وجود امور متعینهٔ مترتبه[۷] در ایشان، بلکه وجود ایشان عین وجود متعینهٔ مترتّبه[۸] در ایشان است[۹] من حیث‌الإطلاق والوجود. و[۱۰] حقیقت حقّ و وحدت وجود مطلق‌اند و من حیث‌التعین والاعتبار والشئون حقایق اشیاء و وجود خلق و کثرت. چه حقایق اشیاء یعنی اعیان ثابتهٔ ایشان در اصطلاح این طایفه عبارت از تعینات وجود حق است در مرتبهٔ علم. و وجود اشیاء[۱۱] یعنی صور و آثار و احکام ایشان که خلق و کثرت است، عبارت از تعینات[۱۲] و انصاغ وجود حق است در مرتبهٔ عین. پس در مرتبهٔ علم و عین و غیب و شهادت به غیر وجود حقّ و هستی مطلق نباشد که به تعیّنات و تقیّدات و تنوعات و ظهورات مختلفه نموده شده، و این کثرت از او وجود یافته[۱۳] و او به این کثرات ظهور یافته، و وحدت و کثرت و اطلاق و تقیید از نسب و اعتبارات اوست که من حیث هی[۱۴] وجود ندارند و نمودِ بی بودند. و مجموع آن چه در تحت[۱۵] هستی در غیب و شهادت نمود و می‌نماید، ایشان را مجالی ذات با[۱۶] کمال و مرائی صفات[۱۷] بر جمال و جلال[۱۸] خودساخته[۱۹] و خود را در آن آئینه‌ها به مظهر جامع مشاهده می‌کند،[۲۰] یعنی نفوس آن چه در باطن و ظاهر[۲۱] می‌نماید همه نسب و اعتبارات و درجات و تعیّنات نور و تنوّعات ظهور و وجود ذات مقدّس اوست که او در آنها به مظهر جامع که آن[۲۲] را عین‌الله و قطب دایرة‌الوجود و انسان الکامل و غوث‌الأعظم و قطب‌الأقطاب می‌گویند، مشاهدهٔ خود می‌نماید. و غیر او در دار وجودِ هیچ موجود نیست. کما قیل «لیس فی الدّار غیره دیّار».[۲۳] این است بیان حال اهل عرفان و ارباب مشاهده و عیان در بیان وحدت وجود حقّ سبحانه و تعالی و تنوّعات ظهور او که بر فم قلم[۲۴] زبان بریده لسان سمت تحریر یافت.

الحمدلله الّذي هدانا لهذا و ماکنّا لنهتدي لولا أن هدانا الله، هوالأوّل والآخر والظاهر والباطن و هو لکلّ شیء علیم و علی کلّ شیء قدیر[۲۵] والصّلوة علی رسوله محمّد صلّی علیه و علی آله الطیبین الطاهرین المطهّرین. الحمد لمن هدانا. الحمد والشکر لمن ألقاني الشکر والصلاة علی

۱. چه: + به، ل.
۲. ظهور و وجود: وجود و ظهور، ل.
۳. در: ــ، ل.
۴. لوازم: لوازمی، ل.
۵. الحقیقة: آنها، ل.
۶. نیست: است، ر.
۷. مترتبه: مرتبه، ل.
۸. مترتبه: مرتبه، ل.
۹. است: ــ، ل.
۱۰. و: ــ، ل.
۱۱. اشیاء: است، ل.
۱۲. تعینات: تعینا، ل.
۱۳. یافته: ــ، ر.
۱۴. هی: الحقیقة ایشان را، ل.
۱۵. در تحت: ناخوانا در ر.
۱۶. با: ــ، ر.
۱۷. صفات: + بر، ر.
۱۸. جمال و جلال: جلال.
۱۹. ساخته: ساخته‌اند، ر.
۲۰. می‌کند: می‌کنند، ر.
۲۱. باطن و ظاهر: ظاهر و باطن، ل.
۲۲. آن: او، ل.
۲۳. انتهای نسخهٔ ل.
۲۴. قلم: + در، ر.
۲۵. این عبارت برگرفته از آیات ۲ و ۳ سورهٔ حدید (۵۷) است.

رافع لواء الحمد و صاحب مقام المحمود والسّلام علی أوصیائه التي أوصینا بمعرفة المعبود.

و بعد، اگرچه اشراق آفتاب وجود از آن روشن‌تر است که أولوالأبصار را در شهودش شاهدی باید و وحدانیت حضرت معبود از آن مبیّن‌تر که أولی البصایر را در وصول به حدودش قائدی، لیکن به جهت محجوبین که دیدهٔ شهودشان از مشاهدهٔ وجود مطلق بسته و در پس پردهٔ حجج و براهین لفظیه نشسته، این اصطلاحات را قواطع عقلیه دانسته‌اند، لزوم عقلی و استلزام شرعی دارد، که هر نفسی که در عوامل شهود به وجود اضافی وجود است و هر حقیقتی که از کتم عدم به عرصهٔ وجود قدم نهاده، متجلّی به صورت بود و نمود است. اگرچه حقیقت وجودش با عدم دعوی وجوب بر وجود موجد شاهدی است کافی، و وجود ممکنات بر وجوب وجود ایشان حجّتی وافی. و إن إدعی لوجوده مرتبة‌الوجوب فبوجوده ثبت المطلوب.

یا من احتجب ذاته بحجب و تجلّی صفاته عن مرآت ذاته و أنت الذی دلّ علی ذاته بذاته و تنزّه عن مجانسة مخلوقاته ماللتراب و ربّ الأرباب لایحصی ثناء علیک. أنت کما أثنیت. الحمدلله أوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

تمت‌الرسالة

درد فلسفه، درس فلسفه

جشن نامهٔ استاد دکتر کریم مجتهدی

به کوشش

محمد رئیس‌زاده

بابک عباسی

محمدمنصور هاشمی

۱۳۸۴